



سخنرانی سیزده رجب ۹۳
حاج حسین خوش لجه

سیزده رجب ۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ اللَّعِينِ الرَّجِيمِ

العبد المُوَيْدُ الرَّسُولِ المَكْرَمِ أبا القاسمِ مُحَمَّد

السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليكم و

رحمة الله و بركاته، السلام على الحسين و

علي بن الحسين و أولاد الحسين و رحمة الله و بركاته

قربان تان بروم، بشر چهار چشم دارد: دو چشم حیوانی

دارد، [دو چشم انسانی دارد]. اغلب این مردم وقتی من

توجه می‌کنم، [با] همان چشم حیوانی دارند زندگی

می‌کنند. چشم انسانی را خدا داده؛ اما آن‌ها بایگانی کرده‌اند. آن چشمی که خدا داده‌است، بایگانی کرده‌اند، مگر یک عده معدودی. در هر زمانی هم همین جور بوده، اما آخرالزمان می‌گوید شرّاً‌الزمانه، بدترین زمان‌ها. آن زمان گفتند اسلام، زمان ما هم اسلام است. گفتیم: اسلام واقعی باید در امر ولایت باشد؛ اگر نه آن اسلام [اسلام واقعی نیست]، آن اسلام به‌دینم! آن اسلام را خلق برانگیخته‌اش کرده. پیغمبر اسلام را خدا برانگیخته‌اش کرد؛ اما کسی به حرفش نبود. یک قدری توجه کنید! این حرف‌ها به‌دینم! هیچ‌کجا زیر این آسمان ایران گفته نخواهد شد، [این حرف‌ها را] نمی‌زنند، تمام مبتلای اسلامند.

شما حسابش را بکن! عزیز من! برانگیخته تمام خلقت، نه [فقط برانگیخته] این دنیا که مثل استخوان خوک در دهان سگ خوره دار است، برانگیخته تمام خلقت، دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) اند. [ولایت] گیج کننده بشر است، چرا شماها گیج می شوید؟ ولایت تان ثابت نیست، حقیقی نیست. کوس ولایت می زنید، مثل کسی که کوس سواد بزند [و] سواد نداشته باشد. شما حسابش را بکن! چهار امام بوده، [اما مردم] طرف عمر و ابابکر رفتند. همه اش گفت اسلام و نماز و روزه و حجّ. پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گفته اگر نماز جماعت از ده تا تجاوز کند، انس و جنّ بنویسد، ثوابش را نمی تواند [حساب] کند، اما یک دفعه گفت: آن

امام جماعت عادل باشد. عادل یعنی ولایت داشته باشد، این عادل ها که شماها درست کردید، به درد خودتان می خورد. به تمام آیات قرآن! تا این جایش را می توانم بگویم، نمی توانم بگویم شما چه اشتباه هایی دارید و غوطه ور شدید در این اشتباه ها. غوطه ور شدید، [ای] نماز خوان! [ای] روزه گیر! [ای] حج برو! [ای] زیارت امام رضا برو! [ای] زیارت امام حسین برو! غوطه وری نه رستگار. چرا؟ روی امر نمی روی. دلت را به همین ها خوش کردی، فردا «هباء منثورا»، عبادت هایت [هیچ می شود].

آیه قرآن دارم برایتان می گویم، چه کسی می گوید من بی سوادم؟ تمام سواددارها باید بیابند [از متقی استفاده

کنند]. از سوادشان استفاده کردند؛ نه از معنویت، نه از آن [کسی] که [به او] گفته بگو! دنیا چه خبر است؟! خدا دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) [را] معلوم کرده، آنها متقی را معلوم کردند، برو! تو متقی شناس نیستی. متقی، جان من! باید حرف از خودش نمی‌زند که، متقی مثل ضبط صوت آنها می‌ماند، آنها تویش حرف زدند که متقی می‌زند. کجا دنبال مردم می‌روید؟ بس است دیگر، چرا می‌گوید که یکی‌تان با دین از دنیا بروید، ملائکه تعجب می‌کنند؟ [چون] اشتباه می‌روید. هر کسی برای خودش یک متقی درست کرده، به متقی واقعی می‌گویند حرف نزن! (صلوات بفرستید.)

به تمام آیات قرآن! جگر من خون است. فوج فوج می گفت در آخرالزمان از دین خارج می شوند، فوج فوج [حالا] در این جلسات برو! گفتم: جانم! آن ها امر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را اطاعت نکردند، گفت کافر و مرتد است؛ ما هم حرف پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را نمی شنویم، می گوید بی دین می روی. ما همه بی رودربایستی مشاور آن هاییم، کسی می خواهد بدش بیاید، می خواهد نیاید. من مرید نمی خواهم، مطیع می خواهم، کسی که مطیع دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) است. [پیغمبر (صلی الله علیه وآله)] گفت [در آخرالزمان انجام] واجبات، ترک محرمات، انتظارالفرج، برو کنار! چرا تو کنار نمی روی؟ یا سلمان!

اگر تمام این خلقت، یک طرف رفتند، علی (علیه السلام) یک طرف رفت، برو یک طرف، طرف علی (علیه السلام). امیرالمؤمنین علی «علیه السلام» به تمام خلقت شرافت دارد. کجا ردّ مردم می روی؟! خسته ام، کسلم، چرا؟ می فهمم مردم دارند می روند و حالی شان نیست کجا می روند؟ عزیز من! کجا می روی؟ من دلم می خواهد شما جزء آن ها نباشی، جزء آن ها نباشی.

امروز یکی از علماء این جا آمد، گفتم: این روایت را خوانده ای؟ گفت: آره! گفت: آخر الزمان می گوید یکی با دین [از دنیا] برود، ملائکه تعجّب [می کنند]. [این بی دین شدن] همه را گرفته، آن هایی که شما مطیع شان هستید، آن ها را هم گرفته، تو را هم گرفته. کجا

می‌گردی؟ مگر من می‌توانم بگوییم؟ نگفته می‌گویند
حرف نزن!

عزیز من! باید آدم شاخص شناس باشد. باید بشر تفکر داشته باشد، باید بشر بخواهد. خدا می‌گوید: اگر بخواهی هدایتت می‌کنم، تو خدا را بخواه! رسول (صلی الله علیه وآله) را بخواه! علی (علیه السلام) را بخواه! خب نخواستند. من آن جا [در مکه] بودم دیگر، این‌ها چهار دفعه اذان می‌گویند. نمازهای جماعت [می‌خوانند]؛ چون که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: جماعت این قدر عظمت دارد! گفتم یکی از این آقایان، یک نفر، این کل احمد بیچاره را کافرش کرد. [گفت:] چرا در صفوف جمعیت نمی‌آیی نماز جماعت؟! تو کافری!

گفتم: آقا! بی خودی حرف نزن! می گوید: [امام جماعت باید] عادل باشد. این عادل نیست، پشت سرش نماز نمی آید، جای دیگر می رود. چرا کافرش می کنی؟ فوراً کافرت می کند، هیچ کس هم حرف نمی زند. به تمام آیات قرآن الآن من را اعدام کنند، اصلاً به روی خودتان نمی آورید. می گویی ما این جا می رویم، یک جای دیگر می رویم. (صلوات بفرستید).

من یک روایتی دارم، راجع به اهل تسنن صحبت کردم. گفتم: باباجان! عقل داشته باش! آدم همیشه باید دنبال شاخص برود، نه دنبال این که هیچ فضیلت ندارد. آیا یک شمشیر زده افضل [از] عبادت ثقلین؟ آیا یک نفّس کشیده افضل [از] عبادت ثقلین؟ ثقلین، نه یکی، دو تا،

سه تا. آیا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گفت فردا پرچم [را به] دست کسی می دهم [که] هم خدا او را بخواهد، هم رسول (صلی الله علیه وآله) [در مورد او گفته؟] آیا این را گفته که شما اگر این را نخواهی به زو در جهنّم می اندازمت؟ آخر، اهل تسنّن! دنبال این می روی چه کنی؟ حالا نه اهل تسنّن، بیشتر مردم اهل تسنّن هستند. هر کسی برای خودش یک محبوب قرار داده، ما باید مقصد داشته باشیم، مقصد ما علی بن ابوطالب (علیه السلام) است. (صلوات بفرستید.)

حالا فاطمه [بنت اسد] در بیت خدا آمده، در خانه خدا [آمده]، خب معلوم است که به اصطلاح باید امیرالمؤمنین (علیه السلام) ظاهر بشود. چه کسی

می گوید [ایشان] تولّد شده؟ کسی که با صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمده، حالا تولّد شده؟ علی بن ابوطالب، وصی رسول الله (صلی الله علیه وآله) ظاهر شده. حالا [مادرش] به خدا پناه برد، [گفت:] خدا! [به حق] این مولود [این امر را بر من آسان کن]! درد مخاض [یعنی درد زایمان] او را نگرفت، سنگینی [که] علی (علیه السلام) می خواهد به دنیا بیاید، فاطمه را گرفته؛ نه درد و مردهایی که زن های ما می گیرند، نه! هر کسی [این حرف را] بگوید، کفر است. حالا دیوار شکافته شد، اتوماتیک شد، [خطاب شد:] یا فاطمه! داخل شو! [به] مریم [موقع تولّد عیسی گفت:] اُخْرُج! برو بیرون! [مریم] بیرون رفت، به خدا گفت: خدایا! من برایم غذا می آمد.

این آیات است [که] تو به من دادی، مگر نمی گویی آیات است؟ گفت: تو مگر دربست من را می خواستی؟ تو خواست پیش این [بچه‌ات] رفت.

تو خواست چند جا هست؟ بیرون هستید، به تمام آیات قرآن! از ولایت بیرون هستید، به سی جزء کلام الله! از ولایت بیرون هستید. کجا می روی؟ مگه رفتی؟ عمره رفتی؟ زیارت کجا رفتی؟ با محبت چه کسی رفتی؟ تو وابست به مردم هستی، وابست به [خلق هستی]، قطع هستی، کجا می روی؟ نگویی حالا حاج حسین می گوید مگه نرو! عمره نرو! زیارت نرو! به یکی گفتم: قطع کن! به یکی از علمای مهم، گفتم: قطع کن تا وصل کند. تا رفت برود، دو سه تا سکه به او خورد، گفت: تو بگو!

گفتم: تو حرف من را قبول نمی کنی که. شب برایش متوسّل شدم، دیدم آقا امام زمان (عجل الله فرجه) به او گفت: بیا قم. به این حاج آقا گفتم: به او بگو! گفت: اهل بیت قم نمی آیند. خب بفرما! آره! کجا می آوری؟ چه کار ما داریم می کنیم؟

حالا [مادر امیرالمؤمنین] در خانه خدا رفته، هُو و افتاد دیگر [یعنی خبر همه جا پیچید]، آن درِ خانه خدا هم بسته شد. آخر یک در اضافه شد [به خانه خدا که] باز شد، آن هم بسته شد. [فاطمه بنت اسد] سه روز در بیت خداست، [اما می گوید:] مریم! برو بیرون! برو آن درخت خشک را تکان بده! خرما بریزد، بخور! تو مهر چند نفر را داری؟ خودت بسنج! مهر چند نفر را داری؟ او [مریم]

مهر آیات دارد، می گوید برو بیرون! تو این بچه های
آخرالزمان چیست؟ چه کار دارند می کنند؟ نمی توانم
بگویم که چه کار می کنند؟ باز هم او را بخواه! باز هم به
او بده! خب نمی گویم نده! به فکر خودت هم باش! تو
باید ولایت پرور باشی! فاسق پرور هستی. این چیست این
بچه ها؟ تو فاسق پرو هستری، در جیبت هم تاریه زده،
مال فقرا [چیزی] نمی دهی.

الآن این آقای موحدی، من از اول هم با این رفیق بودم،
یک روایت از امام صادق (علیه السلام) گفت. گفت:
می گوید فردای قیامت این [کسی] که احتیاج دارد،
احتیاجش را برآورده نکنی، فردای قیامت رویت سیاه
است. می گوید: چرا [حاجتش را برآورده] نکردی؟ گفت با

روی سیاه در جهنم می اندازدت. آن وقت من به او گفتم، حالا چه حاجتی؟ حاجت برادر بدعت گذار را؟! حاجت این را؟! برایش شرح دادم، گفت: تو درست می گویی. گفتم: امام صادق (علیه السلام) درست گفته، این جمله را گفتم: سه نفرند بهشت می روند: [دین روی دوش سه نفر است: عالم ربّانی، دارای سخی، فقیر صابر]. یکی [فقیر صابر است، خدا روز قیامت ندا می دهد] «أین الفقراء»؟ آن فقیر است که خدا می گوید «أین الفقراء»؟ «أین الرّجبیون»؟ کیست که ماه رجب، کمک به مستضعفین کرده؟ «أین الفقراء»؟ کیست که صبر کرده، دستش را جلوی نامرد دراز نکرده؟ به تمام آیات قرآن! از اوّل عمرم دستم را پیش هیچ کس دراز

نکردم، تا حَتّی پیش پدرم. آن دستی که جلوی کسی دراز نشود، زهرا (علیها السلام) با آن مصافحه می کند. به دینم! راست می گویم، اما به دینم! هم باور نمی کنید. آن دست، دست خداست. مگر نمی گوید یک چیز به یکی دادی، دستت را ببوس؟ [خدا] می گوید: به من دادی. کجا این کارها را می کنید؟ ماه رمضان گذشت، یک شاهی به مردم نداده. حالا ماه رجب هم می گذرد، همین جور، زل زل نگاه می کند. آخر می خواهی این را چه کنی؟!

حالا [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] روی دست فاطمه آمده، پیش پدرش، [ابوطالب] آمده، گفت: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) اسم بگذارد، پیغمبر

(صلی الله علیه وآله) هم گفت: خدا اسم بگذارد. ببین، با هم ارتباط دارند، حرف من این است. با چه کسی ارتباط داری؟ جگر من خون است. با چه کسی ارتباط داری؟ او [ابوطالب] با خدا [ارتباط] دارد، با رسول (صلی الله علیه وآله) [ارتباط] دارد؛ او [پیامبر (صلی الله علیه وآله)] هم با خدا [ارتباط] دارد. می فهمی من امروز چه چیز می گویم یا نه؟ حالا خدا گفته به آسمان نگاه کن! دید لوحی نوشته: من علی اعلی هستم، اسم این فرزند را علی (علیه السلام) بگذار! ببین نمی گوید بچّه، می گوید فرزند، اسمش حالا علی (علیه السلام) شد. حالا تو اسم [بچّه ات را] چه چیز می گذاری؟ یک دکتر، فلانی روانه کرده [بودند این جا]،

بچه اش [را] یک [اسم] شلمبرقوزکی گذاشته بود. گفتم: آخر، چه چیز است روی بچه ات گذاشتی؟ پس فردا این [بچه] بزرگ می شود، این [اسم] را به او بگویند؟ تو آخر دکتری؟! بدش آمد، دیگر هم این جا نیامد. نیامد هم که نیامد، اصلاً از اولش هم بی خود آمده. مگر کاملاً کسی حرف متقی را عمل می کند؟ تبصره به آن می زنند، هیچ می شود.

حالا [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] روی دست پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آمده، تورات می خواند، انجیل می خواند، زبور می خواند، قرآن می خواند به قول بعضی ها یک بچه سه روزه! [دارد می گوید:] ای محمد! اگر به تو قرآن نازل شده، تورات به من نازل شده، انجیل

به من نازل شده، زبور به من نازل شده، «أنا قرآن الدّاطق»، منم قرآن. علی (علیه السلام) را شناختی یا نه؟ حالا برو اسم بچه ات را یک کاتوله بگذار! چه خبر است؟! قربان تان بروم، حالا خدا اضافه اش کرد [که علی (علیه السلام) را قبول کنید]! تمام تصمیم گرفتند علی (علیه السلام) را نخواهند، به غیر رسول الله (صلی الله علیه وآله) و حضرت زهرا (علیها السلام)؛ مگر آسمانی ها [که مطیع امرند]. امروز تمام هفت طبق آسمان جشن گرفته اند، اما ملائکه ها عبور می کنند. از همین دنیا به دینم! [کسانی] هستند، در آن جا هم شرکت می کنند. کجا تو شرکت می کنی؟ به دینم! آن جا شرکت می کنند، [شرکت] کردند، دیدند و رفتند. تو وقتی

مهر دنیا نداشته باشی، عزیز من! آسمان و این جا ندارد. چرا کزوبیان روی عرش خدا هستند، فقط لعنت به این دو تا می کنند؟ [اما] تو برادری [با آن ها]، آره! [می گوید] برادرم است، برادران اهل تسنن! حاجی ها تشکر می کنم با برادران اهل تسنن ساختید، پشت سرشان نماز خواندید! باقی اش بماند. کجاییم؟

به قدری این ها [کزوبیان] جلالت دارند [که] روایت داریم؛ سرشان را از آسمان بیرون کنند، آسمانی ها، زمینی ها گیج می شوند. چرا؟ لعنت به این دو تا می کنند. تو دو تا را تأیید می کنی، چه کسی تأیید نکرده؟ به من بگو ببینم، بگو ببینم کیست تأیید او؟

تأییدِ خلقِ اشتباهِ بُود
تأییدِ دستِ ماوراءِ
بُود

تأییدِ دستِ رسولِ خدا (صلی الله علیه وآله) بُود. حالا هم رسول الله (صلی الله علیه وآله) تأیید کرد، قبول نکردند که. کجایی؟ آقای، عزیزان من! اسم نیاورم، کجایی؟

بیایید امروز بیدار شویم! بیایید امروز هوشیار شویم! بیایید امروز قربان تان بروم، بدانیم ما تا حالا بد کردیم. [بگوییم:] علی جان! به حق فاطمه‌ات، ما را ببخش! علی جان! تو به ما راه بده! علی جان! آن محبتت را در دل ما [وارد کن!] دل ما را پاک سازی کن! [ولایت در قلب ما ثابت] باشد! مگر نیست قربان تان بروم، چه کسی در

آسمان می رود؟ آن کسی که قلبش بگوید علی! علی! تو قلبت چه می گوید؟ ماشین! رفیق! سواددارها! تو تمام این ها در قلبت است، آخر علی (علیه السلام) بیاید این جا چه کند؟ این آقا مهدی الآن این جا تشریف دارد دیگر، من نمی خواهم از خودم بگویم. یک عکس رنگی ما می خواستیم بگیریم، گفت: من الآن سی سال است عکس مراجع، علماء [را] می اندازم، [چنین چیزی] ندیدم. گفت بیا ببین! قلبت می گفت علی! علی! حالا [این شخص] در آسمان می رود، تو کجا می روی؟ تو شمال می روی، کجا می روی؟ حالا همین [شخص] را می گویند حرف نزن! همین [شخص] را می گویند خفه! چه خبر است؟ تو هم او را دوست داری باز، با او محشور

هستی.

به قدری بدجنس گری کردند، مگر ایمان آوردند؟ یک روز عمر آمد، گفت: من شنیدم تو گفتی [که] من رزق قسمت می‌کنم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: آره! بعد یک دوتا مورچه در یک قوطی کرده بود، گفت: همه را قسمت کردی؟ [گفت:] آره! در [قوطی] را باز کرد، دید [مورچه‌ها] دو تا جو دهن‌شان است. مگر ایمان آورد؟ مگر حرف خدا را قبول کرد؟ [خدا] گفت: هر کسی این [علی (علیه السلام)] را قبول نداشته باشد، به عزّت و جلالم عبادت انس و جنّ کند، [او را] می‌سوزانم. مگر قبول کردند؟ ما هم بیشترمان همین جوریم، قربان تو بروم، یک راهی را گرفته‌ای، داری می‌روی. ما هم یک

راهی را گرفته ایم، داریم می رویم. بیا این طرف! قربانت بروم، فدایت بشوم، عزیز من! فردای قیامت هم همین ساخت است، اصلاً رجعت وقتی بشود، این آدم هایی که من می گویم، آن جوری اند، به آسمان هم می توانند بروند. آسمان چیزی نیست، این هم یک مملکتی است، خیلی هم خلوت است. چیزی نیست که، یک طبقه مثل آپارتمان ها که طبقه هست، این [آسمان] هم طبقه طبقه است. هر طبقه اش یک زبان دارد، هر طبقه اش می گوید علی! کسی که می گوید ناعلی! دنیاست. حالا یک سوزن [و] نخ داری، عیسی هم هستی، راه به تو نمی دهد، می گوید برو گم شو! ما کارخانه سوزن داریم.

بیایید امروز یک فکری برای خودمان بکنیم! بفهمیم یک عمری اشتباه رفتیم. خدا نکند ما با این اشتباه بمیریم، فقط اهل جهنّم هستی، هیچ چیز دیگر نیستی. بیا بیدار شو! عزیز من! چرا می گوید برو پیش متقی؟ متقی حرفی دیگر ندارد که، اهل دنیا نیست که، دروغ نمی گوید، کسی را نمی خواهد، فقط می خواهد مردم هدایت شوند.

عزیزان من! گفتم: ما چهار تا چشم داریم: دو چشم حیوانی داریم، دو چشم انسانی به تو داده. حالا اگر با دو چشم انسانی کار کنی، می گوید اگر این [دوست ما] را نخواهی، (رئیس مذهب می گوید)، دروغ می گویی من را می خواهی. تو که با چشم انسانی ات کار کردی، خدا

می گوید: اگر توهین به این [دوست ائمه] بکنی، خانه من را خراب کردی. اما می گوید اگر به علی (علیه السلام) توهین کنی، جهنم می روی، آن دیگر بالاتر است. کجا به امیرالمؤمنین توهین می کنی؟ [وقتی که] دشمنانش را می خواهی. توهین به متقی این است که حرفش را نشنوی، آن هایی که می گوید نخواه! بروی بخواهی؟ آن هم همان است، آن هم توهین به امیرالمؤمنین (علیه السلام) [هم] همین است. آن ها کاری نکردند، مگر فحش دادند یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را زدند؟ [ایشان را] نخواستند، حالا [خدا] می گوید مرتد و کافرند. گفتم: قرآن کلام خداست، [خدمت شما] عرض بشود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) امر خداست، علی

(علیه السلام) بالاتر از قرآن است. چرا؟ قرآن نمی تواند حرف بزند، اما علی (علیه السلام) می تواند حرف بزند. آن کلام خداست، امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقصد خداست. عزیز من! کجایی؟ حالا برو! می ترسم بگویم، حالا برو به یکی دیگر بگو! برو دیگر. رفتید، لاماله [لا اقل] یک خرده بیشتر هم برو!

قربانت بروم، آن چشم انسانی از اول آدم ابوالبشر [را] می بیند، از زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) می بیند، تمام مردم را می بیند، خوب و بد را می بیند. اصلاً نمی تواند آن چشم، کسی را تأیید کند، نمی تواند کسی را قبول کند. اما چه کار می کند؟ چرا کسی را تأیید نمی کند؟ تمام مان عاقبت مان معلوم نیست [که] چه جوری است.

مگر اسامه نبود؟ در دفن حضرت زهرا (علیها السلام) شرکت کرد، اصلاً یک جا باعث لعنت این عمر شده، اسامه شد. اسامه پیش تاز بود. رسول الله (صلی الله علیه وآله) مریض بود، به اسامه نمایندگی داد، گفت: خدا لعنت کند هر کسی که در جیش [سپاه] اسامه نرود. این دو تا نرفتند، گفتند: ما دل مان نمی آید. نه که این ها می خواستند که این برود، چیز کنند دیگر [خلافت را غصب کنند]. کردند دیگر، او [پیامبر (صلی الله علیه وآله)] مریض بود، [عمر] ابابکر را در محراب روانه کرد. روایت داریم: رسول الله (صلی الله علیه وآله) پاهایش به زمین کشیده می شد، گفت: برو کنار! وصی من باید باشد. این ها منتظر این

بودند [که به جنگ] نرفتند. [اسامه] باعث لعنت [آن دو نفر] شد؛ اما خودش هم آخرش باعث لعنت [خودش] شد. کجا می آید این ها را می نویسید؟ بنویس! عزیز من! به باد نده! چه کسی از تو می خرد؟ خلق، تکبّر، ریاست، خودخواهی. برو کنار! عزیز من! [اسامه] دید امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و به اصطلاح خودش رفته بود، کناره گیری هم کرده بود، اسامه [در] یک شهری [رفته بود]. عمر خودش پی اش رفت، گفت بیا! حالا پیش امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد، گفت: تو با ابابکر بیعت کردی؟ گفت: من اگر [بیعت] کرده بودم، که من را هل نمی دادند، طناب گردنم نمی انداختند. به او گفت، [اما] باز [هم] رفت، دید خبری نیست.

تمام بیت‌المال طرف آن‌ها رفته، حالا بیت‌المال طرف کیست؟ کجایی؟ عزیز من! کجایی؟ ما مثل این‌که قافله رفته، جا ماندیم. سلمان رفت و میثم رفت و شاه‌عبدالعظیم رفت و جبیر رفت و جدیر رفت و ما جا ماندیم. عزیز من! قربانت بروم، فدایت بشوم، بیا حرف بشنو! به شما چه بگویم؟ [انجام] واجبات، ترک محرمات، انتظارالفرج، برو کنار! عزیز من! شیطان وسوسه می‌کند، خلق شما را به گناه وادار می‌کند، خلق بدتر از شیطان است. آیا می‌توانید جواب شیطان را بدهید یا نه؟ من می‌توانم [جوابش را] بدهم، می‌گویم: برو بی‌غیرت! من ردّت نیامدم، برو خیالت راحت! روایت داریم: فردای قیامت یک منبر گذاشته می‌شود، [شیطان]

می گوید: یا اهل المحشر! شما که آگاه بودید، خدا به من گفت: گم شو برو! من از درگاه خدا رانده شده بودم. خدا دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) [را] روانه کرد، متقی معلوم کرد، چرا دنبال او نرفتید، دنبال من آمدید؟ بیا با هم آن جا در جهنّم برویم. [۲] چرا می گوید به عمل قومی راضی باشی [جزء آن قوم هستی؟] ما به عمل شیطان راضی هستیم.

بیا بید کارهایتان را یک خُ رده [پیش رویتان] بیاورید! [ببینید] از اول عمرمان چه کار کردیم؟ بیا امروز روزی است که خدای تبارک و تعالی کاری کرده است که تمام دنیا [نجات پیدا کنند]. وجودی را از نور خودش به وجود آورده، نه [این که] زاییده است و چیز [خلق]

است. وجودی از وجود خودش برانگیخته کرده،
[می گوید] بیایید این را بخواهید و عمل کنید و بهشت
بروید.

امروز خیلی روز محترمی است، گفتم: تمام آسمان ها،
همه شان جشن گرفته اند، اما کسی دیگر را تأیید
نمی کنند، علی (علیه السلام) می گویند. تو چه می گویی؟
کجا جشن گرفتی و یکی دیگر را تأیید می کنی؟ بدبخت
بیچاره! از تو بدبخت تر خودت! کجایید؟ (یک صلوات
بفرستید.)

به تمام آیات قرآن! به سی جزء کلام الله! جهان را
می بینم. اصلاً من جهان را می بینم، تمام [مردم]

دست شان از حبل المتین کوتاه است، مگر یک عدّه معدودی. عزیز من! بیا دستت را از حبل المتین کوتاه نکن! عزیز من! اصلاً به وجود امام زمان قسم، کم وجود است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) [را بشناسد].
ظاهرش را حالا [شاید] بشناسید، نه [این که] علی (علیه السلام) را بشناسید. همان ساخت که خدا را نمی شناسید، ولایت [را] هم نمی شناسید. اگر یکی بیاید پیش من ادعا کند [که] من [ولایت را] می شناسم، به تو بگویم چند تا عیب دارد. یا لا، یکی تان بیاید بینم، بیاید! جرأت دارید بیاید تا عیب هایت را به تو بگویم.
ولایت واحد است، خدا هم واحد است. کسی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را شناخت، امام حسین

(علیه السلام) است. اکبر را داده، اصغر را داده، عون را داده، جعفر را داده، تحمّل کرد. چرا امام حسین (علیه السلام) نفرین نکرد؟ به تمام آیات قرآن! امام حسین (علیه السلام) انتظار رجعت را دارد. اگر نفرین می کرد، همان قوم این جور می شدند. فلانی! در این حرف خُرد شو! ببین من چه می گویم؟ همان قوم [عذاب] می شدند، نشد. حالا تا کجا صبر کرد؟ حالا معلوم کرد، گفت: آخر، برای چه من را می کشید؟ حرامی را حلال کردم یا [حلالی را حرام]؟ گفت: «بغضاً لأبیک»، حالا دست [به شمشیر] کرد، آن ها را روی هم ریخت. تمام این ها را پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گفته، این حرف ها را که من می زنم همه را پیغمبر

(صلی الله علیه وآله) گفته، علماء به شما نگفتند، مردم به شما نگفتند، بایگانی شده. حالا چرا؟ چرا بایگانی شده؟ پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: روزی که دور حسین من را می گیرند، حسینم یک قیام می کند، تا توی دروازه کوفه مردم را می زند. ابن سعد سجده شکر کرد، گفت: حسین نیم ساعت دیگر یا یک ساعت دیگر بیشتر زنده نیست. برگشت گفت این جور، ببین حرفها را قبول دارند، عمل نمی کنند. فلانی! کجایی؟ حرفها را قبول دارند، فهمیدی؟ این دفترها را می نویسید؛ اما باشد حالا، تند می شود، قربان تان بروم. عزیز من! کجایی؟ ان شاء الله این نوارها را از آقای فلانی بخرید و هر دویش را هم بخرید و پول هم به او بدهید! آره!

آن وقت اگر می‌گویم پول بدهید، با این نوارها شریک می‌شوید. خیلی خوب است، فهمیدید؟ به خصوص آن نواری که هست راجع به وداع امام حسین (علیه السلام) صحبت کرده.

خیلی امام حسین (علیه السلام) رثوف است، آخر گفت که سکینه! رقیه! خدا حافظ! فضه! خدا حافظ! فضه را در مقابل فرزندهایش آورد. چرا؟ فضه، علم کیمیا می‌دانست، آن‌ها [شن‌ها] را طلا کرد [امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او] گفت: [تا وقتی خانه ما هستی، با ما] بساز! با آن‌ها ساخت. کجا ما با امام حسین (علیه السلام) می‌سازیم؟ حالا همین‌طور [امام حسین (علیه السلام)] می‌گوید «لا حول ولا قوة إلا بالله العلیّ العظیم»،

امام حسین (علیه السلام) می گوید بچه ها [در] خیمه بدانند [که] من زنده ام. یک وقت صدا نیامد، [حضرت زینب (علیها السلام)] دید زمین کربلا می چنند [می لرزد، می گوید:] آیا من این ها را به خود بگیرم، در زمین ببرم؟ خدا گفت: نه! زمین کربلا با خدا صحبت کرد، همه این ها را پایین بکشم؟ گفت: نه! بین حسین (علیه السلام) چه می گوید؟ حسین (علیه السلام) هم گفت: نه! حالا [حضرت زینب (علیها السلام)] پیش حضرت سجاد آمد، چه خبر است؟ [امام سجاد] گفت: دامن خیمه را بالا بزن! زد، گفت: پدرم را کشتند. حالا امام حسین (علیه السلام) حرف هایش را زده، [فرمود:] خواهرم زینب! بچه ها نیایند من را ببینند. این اسب

بی صاحبم دم خیمه می آید [و] می گوید: «الظَّلیمه!
الظَّلیمه!»: وای به حال آن کسانی که پسر پیغمبرشان را
کشتند. قربان آن اسب بشوم، تُف به این مردم. حالا
یالش را زده [به امام]، خونی کرده، آمده [و] الظَّلیمه
می گوید. خواهر! بچه ها نیایند من را ببینند، بچه ها
بیرون ریختند. سکینه پیش اسب آمد [و گفت:] ای
اسب! می دانم پدرم کشته شده، آیا پدرم تشنه بود، آبش
دادند یا با لب تشنه او را کشتند؟ از اسب سؤال کرد.

حالا ببین فرمان ده [اگر] فرمان مردم را ببری، به کجا
می رسی؟ تا فرمان بردی، زبانم قطع که نمی توانم
بگویم. کجا فرمان بردید؟ چه کار کردید؟ شما از همان
آدم هایید. حالا [حضرت زینب (علیها السلام)] بچه ها را

همین طور می‌گیرد و نمی‌گذارد بروند. [آن‌ها را] جمع کرد، یک وقت خیمه‌ها را آتش زدند. چقدر زینب (علیها السلام) خوب است، در خیمه امام سجاد دوید، صدا زد: یا بن رسول الله! ای حجّة الله! (فوراً حجّت خدا را به او، [یعنی به] امام سجاد عدول کرد). آیا امّ السلمه حرف‌هایی زده، این‌را نگفته؟ آیا ما باید بسوزیم؟ گفت: «علیکنّ بالفرار»، فرار کنید! حالا فرار کردند، روایت داریم: یک بچه‌ای دامنش آتش گرفته بود، یکی خاموش کرد، گفت: راه نجف کجاست؟ [گفت:] ای طفل! می‌خواهی چه کنی؟ [گفت:] می‌خواهم [بابایم را خبر کنم.

چه خبر است؟ اصلاً تو غیرت داری؟ شرف داری؟ حیا داری؟ دین نداری، برو ویدیو بزن! برو ماهواره بزن! برو

تلویزیون بزن! عزیز من! تو این‌ها را به قدر یک بچه‌ات
نمی‌خواهی؟ (صلوات بفرستید.)

کره‌خرها را بعضی‌ها کنار گذاشتند، از کره‌خر هم بدترند.
کره‌خر دنبال پستان مادرش می‌رود، این دنبال ده‌تا
پستان می‌رود، همین‌طور بی‌خودی می‌رود به یک جایی
مک می‌زند، ببیند شیر درمی‌آید؟ به حضرت عباس!
خیلی جگر من آتش می‌گیرد. کجا این حرف‌ها توی این
دنیا هست؟ چه عالمی این حرف‌ها را زده؟ چه
مجتهدی این حرف‌ها را زده؟ هنوز هم بیدار نمی‌شوید؟
من نمی‌دانم چه بگویم؟ به نظرم یک دو سه تا لگد در
کون‌تان بزنم، این‌جا بیندازم‌تان. بیدار شوید! چطور چرا
بیدار نمی‌شوید؟ لش‌خور لش می‌خورد، فهمیدی؟ چیز

حسابی نمی خورد. اغلب مردم ایران لش خورند، پی لش می گردند. حقیقت تمام خلقت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام زمان (عجل الله فرجه) است، کجا می روید؟ به تمام آیات قرآن! جگر من کباب است.

آخر خوب باید باشی که با امام زمانت باشی، خوب نیستیم. همه اش جدا ایم. قربان تان بروم، [امام زمان (عجل الله فرجه) فرمود:] حسین جان! حسین! مردم مسموم شده اند. نمی گوید یک نفر، دو نفر؛ [می گوید] مردم مسموم شدند، برای چه؟ [فتنه] همه را می گیرد. فلانی! فلانی! راست می گوید یا نه؟ تو مسموم نیستی، مسموم درست کنی. بدعت گذار، مسموم درست کن است. فهمیدی یا نه؟ برو دنبالش! عزیز من! ببین

دنبال خلق رفتند، کجا رفتند؟ آخر ببین آن موقع هم دنبال بدها که رفتند که، الآن هم همان ساخت است. ما دنبال خوبها می‌رویم، آن خوبِ خودش است، نه خوبِ تأییدی. ما حالا هم دنبال خوبها می‌رویم دیگر، دنبال خوبِ خودش می‌روی، نه دنبال تأییدی. دنبال خوبها، نه بدها. پس الآن تأییدی کیست؟ متقی. عزیز من! کجا می‌روی؟ کجا می‌روی؟ همین جور که تشخیص ولایت و دین‌نداری، به امام‌زمان! ما تشخیص متقی نداریم. تشخیص متقی، این کتابها خدا می‌داند چقدر زحمت رویش کشیده شده. تو یک ربع ساعت را نمی‌خواهی صرف این بکنی که بخوانی و بفهمی. چه کارتان می‌شود کرد؟ نه بدها، خوبها. من

الآن با خوب‌ها طرفم، خوب‌ها خوبِ خودشان‌اند، نه خوبِ تأییدی. جان من! ما خوبیِ خودمان است، نه خوبِ تأییدی. الآن پاشدی در مجلس علی بن ابوطالب (علیه السلام) آمدی، آیا آمدی دست به ریسمان حبل‌المتین بزنی؟ یا به کجا دست داری و فکر چه می‌کنی؟ تو بلبل باغ ملکوتی، نه از عالم خاک.

الآن یک چیز خیلی تعجّب بی بگویم، ببین زیارت عبدالعظیم حسنی می‌گوید مطابق [زیارت] امام حسین (علیه السلام) است؛ اما آن شخصی که خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد [و] گفت: آقا! راهم دور است و این‌ها، (راست گفت)، مشتاق دیدار شما هستم، سختم است [بیایم]. گفت: می‌خواهی جمع ما را زیارت

کنی؟ یک کسی که گناه نمی کند و علی بن ابوطالب (علیه السلام) را به «الیوم أکملت لکم دینکم» [۳] قبول دارد، دنبال خلق نمی رود، [پیدا کن!] برو او را زیارت کن! [خدا] ثواب جمع ما را به تو می دهد. [به زیارت] عبدالعظیم حسنی، ثواب [زیارت] امام حسین (علیه السلام) می دهد؛ به تو ثواب جمع آنها را می دهد. تو آن هستی، نه این. کجایی؟ حرف می زنم، قربان تان بروم، به دینم! این حرف ها کلام است؛ حرف نیست، کلام است. ببین تو به کجا می رسی؟ خودت را ارزان فروختی. بدو در خیابان ها! اُف بر تو! نه گفتم به تو! اُف بر تو! گفتم به تو یک چیز دیگر است. چطور است؟ بابا! حجّت تمام است، مگر بیایی حرف بشنوی!

[انجام] واجبات، ترک محرّمات، انتظارالفرج، برو کنار!
برو حرف پیغمبرت را [گوش کن]! کنار نمی توانی بروی.
جانم! یک وقت این جا می آیی، این جا نیستی؛ یک وقت
این جا نیستی، این جایی. خودت هر کجا می خواهی
بروی، از ریسمان حبل المتین دستت کوتاه نشود. کجا
کوتاه می شود؟ آن موقع که گناه کنی، دستت کوتاه شد،
دیگر از امام صادق (علیه السلام) هم جدا شدی. باز هم
برو ویدیو بزن! تلویزیون بزن! نمی دانم ماهواره بزن! چه
اسمی هم دارد؟ ماهواره، آره تو بمیری! آن یک تکه ماه
است! آن یک تکه جهنّم است کره خر! این ماهواره، این
یک تکه ماه است؟ این خارجی ها خرتان کردند!
هیچ تان هم نیست. البتّه خر بودید، او خیلی خوش

است که این‌ها را تشخیص کردی، ماهواره خریدی. چقدر هم خوشحال است؟ چهارده سال، سیزده سال [این جا] آمده، جن [تازه] رفته ویدیو خریده. کجا آمدی؟ این جا آمدی؟ ویدیویی، آمدی جای بندهای خدا را هم این جا تنگ کردی. حالا می‌خواهد من تأییدش هم بکنم. تو کره خری! من هم اگر تو را تأیید کنم، عصاره خرم، برو خیالت راحت! (یک صلوات بفرستید.)

یا علی